



مسئولیت کیفری قاتل در موارد اقرار معارض*

اسماعیل آقابابائی بنی^۱

چکیده

بر اساس یکی از آرای مطرح در فقه، هرگاه فردی به قتل کسی اقرار کرده باشد و پس از او فرد دیگری به قتل عمدی همان مقتول اقرار کند، در صورتی که اولی از اقرار خود برگردد، قصاص و دیه از هر دو ساقط و دیه مقتول از بیت المال پرداخت می‌شود. حذف این مسئله از قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و ندادن راهکار روشن، عملاً به خلأ قانون انجامیده که با توجه به امکان مراجعه به فقه در موارد سکوت قانون، اصل مسئله را نیازمند بررسی می‌نماید.

نوشته حاضر ضمن نقد رویکرد قانون‌گذار، این مسئله را به لحاظ فقهی بررسی می‌کند و به این نتیجه دست می‌یابد که به‌رغم شهرت فتوایی، نظر یادشده قابل دفاع نیست؛ نظر غیرمشهور مبنی بر تخییر هم اشکال‌هایی دارد و باید مسئولیت را بر اقراری تحمیل کرد که شائبه‌ای در نادرست بودن آن نیست.

کلیدواژگان: اقرار، علم اجمالی، عدول از اقرار، قصاص، دیه، اقرار معارض

* این مقاله برگرفته از پژوهش «تأثیر دیدگاه‌های فقهی بر قوانین کیفری در جرایم علیه تمامیت جسمانی اشخاص» است که در پژوهشکده فقه و حقوق پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی در حال انجام است.

aghababaei@isca.ac.ir

۱. استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۸/۵

تاریخ تأیید: ۱۳۹۵/۹/۳۰

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ در ماده ۲۳۶ مقرر می‌کند:

اگر کسی به قتل عمدی شخصی اقرار کند و پس از آن دیگری به قتل عمدی همان مقتول اقرار نماید، در صورتی که اولی از اقرارش برگردد، قصاص یا دیه از هر دو ساقط است و دیه از بیت المال پرداخت می‌شود و این در حالی است که قاضی احتمال عقلایی ندهد که قضیه توطئه آمیز است.

ولی در اصلاحات به عمل آمده در سال ۱۳۹۲ این مصوبه حذف گردید و عملاً مسکوت ماند؛ با این حال در ماده ۴۸۳ مقرر گردید:

هرگاه کسی اقرار به جنایت موجب دیه کند، سپس شخص دیگری اقرار کند که مرتکب همان جنایت شده است و علم تفصیلی به کذب یکی از دو اقرار نباشد، مدعی مخیر است فقط از یکی از آن دو مطالبه دیه کند.

این ماده را از دو جهت نمی‌توان نفی ماده سابق و تغییر عقیده قانون‌گذار در فرع یادشده به‌شمار آورد:

اول اینکه در این ماده از جنایت موجب دیه سخن به میان آمده؛ حال آنکه در فرع یادشده و مفاد ماده ۲۳۶ سابق، مورد اقرار جنایت موجب قصاص بود، نه دیه.

دیگر اینکه تعبیر به «علم تفصیلی به کذب یکی از دو اقرار»، به نوعی تعریض به پذیرش نظر مذکور در ماده ۲۳۶ است که بر اساس مستند روایی مسئله و اقوال فقهی، با اقرار دوم و انکار نفر اول در کنار قرائنی که بر عدم صحت اقرار اول دلالت دارد، علم تفصیلی به کذب اقرار اول محقق می‌گردد. در نتیجه می‌توان گفت مفاد ماده ۲۳۶ سابق در قانون جدید مسکوت مانده است و ماده ۴۸۳ به معنای عدول از نظر سابق نیست.

نیز در تبصره ماده ۴۷۷ آمده است:

هرگاه منشأ علم اجمالی، اقرار متهمان باشد، حسب مورد، اولیای دم

یا مجنیٰ علیه مخیرند برای دریافت دیه، به هر يك از متهمان مراجعه کنند و در این امر تفاوتی بین جنایت عمدی و غیرعمدی و قتل و غیرقتل نیست.

این تبصره نیز نمی‌تواند به معنای عدول از مفاد ماده ۲۳۶ سابق باشد و جایگزین نظریه تخییر به جای عدول از قصاص و دیه و تحمیل آن بر بیت المال شود؛ زیرا از یک‌سو، اصل ماده ۴۷۷ مربوط به تحقق لوث بین چند نفر و معین نبودن جانی است که تبصره نیز باید همسو با ماده تفسیر گردد و از سوی دیگر، اگر آن را حکم کلی بدانیم، ظهور در آن ندارد که حتی اگر یکی از اقرارکنندگان از اقرار خود برگردد و قرائنی بر صحت گفتار وی در میان باشد، می‌توان به استنادِ عدم پذیرش عدول از اقرار، به مفاد تبصره یادشده عمل کرد.

همچنین مفاد ماده ۱۷۳ قانون مجازات مصوب ۱۳۹۲ که از عدم پذیرش انکار بعد از اقرار سخن گفته، ناظر به جایی است که انکار فاقد قرینه باشد، و گرنه اگر انکار بعد از اقرار با قرائنی همراه باشد که صحت اقرار سابق را از بین ببرد، استناد به چنین اقراری و صدور حکم بر اساس آن به‌خصوص در مجازات‌های بدنی پذیرفتنی نیست. از این رو می‌توان گفت مفاد ماده ۲۳۶ سابق در قانون جدید مسکوت مانده و از آنجا که راهکار موجود در مواقع سکوت قانون مراجعه به فقه است، پرداختن به اصل مسئله و واکاوی میزان انطباق آن با قواعد و اعتبار اقوال و مستندات، ضروری است که در ادامه ابتدا محل نزاع و آن‌گاه اقوال و مستندات فقهی مسئله را بررسی می‌کنیم.

محل نزاع و ابهامات مطرح در اقرار متقابل

در خصوص تحقق اقرار متقابل برخی معتقدند تحقق اقرار متقابل بعید نیست و در قالب مثالی آن را چنین بیان کرده‌اند:

کسی در نزاع جمعی کشته می‌شود و دو نفر هر کدام ضربه‌هایی به مقتول زده‌اند و هر دو تصور می‌کنند که مقتول بر اثر ضربه او به قتل رسیده است. اولی اقرار به قتل می‌کند، سپس دومی نیز اقرار به قتل می‌کند، پس از اقرار فرد دوم، اولی از اقرارش عدول می‌کند.

در این صورت، دیه و قصاص از هر دو ساقط و دیه توسط بیت المال پرداخت خواهد شد» (اسلامی، بی تا: ص ۸۸).

این برداشت از ماده قانونی، گرچه می تواند از مورد ابتلابودن آن حکایت کند، تفسیر دقیقی از ماده ۲۳۶ سابق نیست و از آنجا که متن ماده، برگرفته از آرای فقهی و ترجمه عبارات فقهاست، می توان برداشت دیگری نیز از متن ماده بیان کرد و آن موردی است که فرد اول اطمینان به قاتل نبودن خود دارد و بر همین اساس، از اقرار خود برمی گردد و قرائن و شواهد هم به گونه ای رقم می خورد که قاتل نبودن فرد اول و صحیح بودن اقرار دوم بر مقام قضایی روشن می گردد و فقط در این صورت است که از نظر دیدگاه مشهور فقهی، قصاص و دیه از هر دو ساقط و دیه مقتول از بیت المال پرداخت می شود (برای نمونه ر.ک: نجفی، ۱۴۰۴ق: ج ۲، ص ۲۰۶). از این رو محل نزاع فرضی است که در کلام فقها مد نظر قرار گرفته و قانون گذار نیز بر اساس آرای فقهی، آن را در قانون مجازات مصوب ۱۳۷۰ لحاظ کرده است.

با وجود این، از آنجا که مبنا در تفسیر، متن قانون است نه آرای فقهی، آوردن این مسئله در قالب مواد قانونی مشکلات و ابهاماتی را به دنبال داشت که از آن جمله بود:

۱. عدول از اقرار به سبب اشتباه در اقرار است یا به جهت آنکه از اول اقرار خلاف واقع بوده؟

۲. در اینجا اقرار موضوعیت دارد یا طریقییت؟ در صورت موضوعیت داشتن، با تبصره ماده تعارض داشت و در صورت طریقییت داشتن، نباید با احتمال خلاف بتوان به اقرار استناد کرد.

۳. زمان عدول، بعد از اقرار دوم است؛ قبل از آن چگونه است؟

۴. اگر اقرار بین سه نفر بود و نفر اول بعد از اقرار سوم برگشت، چگونه است؟

۵. زمان عدول چه زمانی است: زمان صورت جلسه، در دادسرا، در دادگاه، بعد صدور حکم، قبل صدور حکم؟

۶. عدول کتبی معیار است یا شفاهی و یا هر دو؟

نیز از جهات زیر، ماده یادشده بر خلاف قواعد حاکم بر حقوق کیفری به شمار می‌رفت:

۱. انکار بعد از اقرار پذیرفته شده بود؛ حال آنکه اصل بر عدم قبول انکار بعد از اقرار است.
۲. قاعده آن است که اقرار هر کس تنها در خصوص خود او اثربخش است؛ حال آنکه در این ماده خلاف این رویه در نظر گرفته شده بود.
۳. علم هنگام تعارض با اقرار، ترجیح دارد. در نتیجه با وجود علم به خلاف، اقرار معتبر نخواهد بود؛ حال آنکه در رأی فقهی یادشده که عیناً در قانون منعکس شده بود، با وجود علم اجمالی بر خلاف، بر حجیت اقرار آن هم اقرار موجب قصاص تصریح شده بود.
۴. در تعارض اقرار با بینه و تعارض شهادت‌ها در تعیین مقتول، به تصیف دیه یا سقوط دیه و قصاص نظر داده‌اند. برای نمونه، امام خمینی رحمته‌الله در تعارض بینه‌ها می‌نویسند:

اگر دو نفر شهادت دهند که مثلاً زید قاتل است و دو نفر دیگر عمرو را قاتل معرفی کنند نه زید را، گفته شده قصاص ساقط است و باید در صورتی که قتل مورد شهادت عمد یا شبه عمد بود، خودشان دیه را به تساوی بپردازند و چنانچه به خطایی بودن شهادت دادند، عاقله عهده‌دار پرداخت می‌شوند، و گفته شده ولی دم در انتخاب هر یک مخیر است، درست همانند جایی که دو نفر جداگانه به قتل یک نفر اقرار کنند. نظر موجه آن است که در اینجا دیه و قصاص هر دو ساقط‌اند (موسوی خمینی، بی تا: ج ۲، ص ۵۲۶).

به بیان دیگر، یکی از شرایط پذیرش شهادت، اتحاد در موضوع شهادت است (عاملی، ۱۴۱۴ق: ج ۴، ص ۴۱۳). از این رو در تعارض شهود، قتل عمد ثابت نمی‌شود و دیه پرداخت می‌گردد که بنا بر یک نظر، به تساوی پرداخت می‌شود و بنا بر نظر دیگر، به انتخاب ولی دم بستگی دارد (همان: ص ۴۱۵). نیز ایشان در تعارض بینه با اقرار می‌آورند:

اگر دو نفر به قتل عمد گواهی دهند و دیگری به قاتل بودن اقرار کند و



فرد مورد شهادت را بریء بداند، در روایت صحیحی که به آن عمل شده، آمده است اگر اولیای مقتول بخواهند، می‌توانند کسی را که علیه خود اقرار کرده است، قصاص کنند و بر دیگری حقی ندارند. نیز ورثه کسی که علیه خود اقرار کرده، حقی بر ورثه کسی که علیه وی شهادت داده شده است، ندارند و اگر بخواهند، حق دارند فرد مورد شهادت را قصاص کنند و نیز می‌توانند قصاص را بر هر دو جاری سازند و در این صورت باید به اولیای کسی که با شهادت قاتل بودن او اثبات شده است، نصف دیه را بدهند، ولی به اقرارکننده دیه‌ای نمی‌رسد و اگر در صدد گرفتن دیه بودند، هر یک نصف دیه را می‌پردازند. این مسئله بسیار مشکل است و لازم است در آن احتیاط شود و هر دو را نکشند (موسوی خمینی، بی تا: ج ۲، ص ۵۲۶-۵۲۷).

با همین ملاک می‌توان گفت در مواردی که از اقرار عدول نشود، مبنای تخیر است، ولی در ماده یادشده این قواعد نادیده گرفته شده است. گویا بر اساس نکات یادشده برخی گفته‌اند در اینجا هم ولی دم در تصدیق هر یک مخیر است؛ مانند ماده ۲۳۵ قانون مجازات اسلامی سابق که تخیر مندرج در آن در ماده ۴۷۷ قانون مجازات مصوب ۱۳۹۲ نیز مد نظر قانون‌گذار قرار گرفته است.

۵. حق ولی دم بر قصاص نادیده گرفته شده بود.

۶. اقرار با نگاه مدنی معیار قرار گرفته بود، نه نگاه کیفری.

نیز از نظر شکلی ماده یادشده اشکالات ذیل را داشت:

۱. تبصره با ماده ناسازگار بود و در توجیه آن گفته می‌شد علاوه بر اقرار دوم، مورد اقرار دوم باید با شهود قابل اثبات باشد.

۲. قاتل دوم در بحث فقهی علم دارد، ولی در ماده یادشده به طور کلی آمده بود.

۳. تبصره در مقام بیان قاعده و متن ماده در مقام بیان استثنا از قاعده بود.

همچنین در مقام اجرا نکات ذیل در ماده درخور توجه بود:

۱. تبانی؛ یعنی اینکه طرفین از وقوع قتل باخبرند و تشخیص آن با قاضی است.
۲. اگر یک اقرار در دادگاه بود و دیگری در دادسرا، اقرار در دادگاه باید ملاک قرار می‌گرفت، نه دادسرا؛ زیرا دادسرا مرجع قضایی نیست. با وجود این برخی بر اساس قواعد فقهی نوشته‌اند:

در بعضی روایات آمده است: «اذا اقر عند الامام»، و مستفاد از تقييد اقرار به «عند الامام» آن است که اقرار نزد غیر امام معتبر نیست. لیکن این استدلال فاقد وجاهت علمی و شرعی است؛ زیرا مفهوم از «امام» مطلق حاکم و قاضی است و در دادسرا نیز «اقرار عند الامام» صدق می‌کند (مرعشی، ۱۴۲۷ق: ج ۱، ص ۱۰۲).

۳. اقرار عند الحاکم ملاک است، نه هر اقراری، و گرنه اعتراف خواهد بود، نه اقرار، و عدول بعد از اعتراف است، نه اقرار.

۴. امروزه به‌جای اقرار و شهود، کارشناسی معیار است.

به نظر می‌رسد اشکال‌های یادشده موجب شد قانون‌گذار آن را از قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ حذف کند. با این حال چنان‌که در مقدمه اشاره شد، به دلیل مراجعه به فقه در موارد سکوت قانون، از آنجا که قانون‌گذار در رویکرد جدید تعیین تکلیف نکرده است، این مسئله نیازمند بررسی فقهی است که در ادامه بدان می‌پردازیم.

اقوال فقهی

محقق حلی می‌نویسند:

اگر به قتل عمدی کسی اقرار کند و فرد دیگری بگوید من او را کشته‌ام و اولی از اقرار خود برگردد، قصاص و دیه از هر دو برداشته و دیه کشته‌شده از بیت المال پرداخت می‌شود (حلی، ۱۴۰۸ق: ج ۴، ص ۲۰۳).

شارحان این کتاب و دیگر کتب فقهی هم این مسئله را مطرح کرده‌اند (برای نمونه ر.ک: مرعشی نجفی، ۱۴۱۵ق: ج ۲، ص ۸۰؛ حلی، ۱۴۱۰ق: ج ۲، ص ۲۱۵؛ همو، ۱۴۱۱ق: ص ۱۹۷؛ عاملی، ۱۴۱۴ق: ج ۴، ص ۴۰۹؛ عاملی، ۱۴۱۰ق: ص ۲۷۰؛ صمیری، ۱۴۲۰ق: ج ۴، ص ۳۹۲؛ اردبیلی، ۱۴۰۳ق: ج ۱۴، ص ۱۶۲) و در مجموع آرائی به شرح زیر قابل طرح است:

۱. قصاص و دیه از هر دو ساقط است و بیت المال عهده‌دار پرداخت دیه می‌شود؛ چنان‌که این نظر را نظری مشهور، بدون مخالف و اجماعی شمرده‌اند (ر.ک: نجفی، ۱۴۰۴ق: ج ۴۲، ص ۲۰۶).

۲. ولی دم در مراجعه به هر یک از اقرارکنندگان مخیر است و می‌تواند طبق اقرار عمل کند (ر.ک: عاملی، ۱۴۱۰ق: ج ۱۰، ص ۷۰ و همو، ۱۴۱۳ق: ج ۱۵، ص ۱۷۷). به واقع نظر دوم، اصل را بر جواز مراجعه به اقرارکنندگان قرار داده و نظر مشهور را به دلیل خلاف اصل بودن نپذیرفته است.

۳. فرض سوم آن است که بگوییم ولی دم تنها حق مراجعه به اقرار دوم را دارد، با این استدلال که مبنای نظر دوم آن است که رجوع از اقرار را نمی‌پذیرد؛ حال آنکه نپذیرفتن انکار بعد از اقراری که موجب قتل است، به خصوص در جایی که شخص دیگری با اقرار خود مسئولیت را به عهده گرفته، جای تأمل دارد و اگر هم اصل انکار بعد از اقرار را قابل خدشه بدانیم، در جایی که با اقرار دیگری قرینه کافی بر نادرست بودن اقرار قبل وجود دارد، علاوه بر انکار، دلایل کافی دیگر هم بر امکان نادیده گرفتن اقرار وجود دارد. از این رو نپذیرفتن انکار بعد از اقرار در اینجا چندان پذیرفتنی نیست.

در نظر اول هم دیه و قصاص ساقط و به استناد روایتی دیه بر عهده بیت المال نهاده شده است و به شرحی که خواهد آمد، این نظر قابلیت دفاع فقهی ندارد. از این رو اگر در مسئله مورد بحث گفته شود ولی دم حق مراجعه به اقرار دوم را دارد، هم موافق احتیاط است (پذیرش انکار بعد از اقرار در جایی که اقرار موجب قتل است) و هم بدون دلیل از قصاص و دیه که به عهده جانی است، به سمت تحمیل آن بر بیت المال نرفته‌ایم. این

نظر گرچه مطابق قواعد است، با استدلال‌های فقهی در مسئله هماهنگی ندارد. از این رو لازم است به مستند این مسئله که روایت است، توجه شده و اصل روایت، میزان دلالت آن بر مدعا و اشکال‌های مطرح مد نظر قرار گیرد که در ادامه بدان می‌پردازیم.

مستند مسئله

فرع فقهی یادشده، با استناد به روایات در آرای فقهی راه یافته است؛ به طوری که صاحب انتصار آن را حکمی توقیفی مبتنی بر شرع دانسته است (شریف مرتضی، ۱۴۱۵ق: ص ۵۴۳ - ۵۴۴). در روایتی مرفوعه با سند «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: أَخْبَرَنِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)» آمده است: مردی را در خرابه‌ای با چاقوی خون‌آلود نزد مردی که کشته شده و در خون خود غلطان بود، یافتند و او را نزد حضرت امیرالمؤمنین (ع) آوردند. پس از اقرار مرد به قتل عمد، آن حضرت حکم به قصاص کرد. در این زمان مرد دیگری از راه رسید و قتل را گردن گرفت. حضرت علت اقرار را از فرد اول جویا شد و وی وجود قرائن کافی علیه او و ترس از کتک خوردن را دلیل اقرار خود دانست؛ درحالی که به واقع چاقو آغشته به خون گوسفند ذبح شده بوده است. در ادامه روایت آمده است که حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمودند:

﴿خُدُوا هَذَيْنِ فَادْهَبُوا بِهِمَا إِلَى الْحَسَنِ وَقُصُوا عَلَيْهِ قِصَّتَهُمَا وَقُولُوا لَهُ مَا الْحُكْمُ فِيهِمَا. فَدْهَبُوا إِلَى الْحَسَنِ وَقُصُوا عَلَيْهِ قِصَّتَهُمَا. فَقَالَ الْحَسَنُ: قُولُوا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ هَذَا إِنْ كَانَ ذَبَحَ ذَلِكَ فَقَدْ أَحْيَا هَذَا وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾ (مأئده: ۳۲) يَخْلَى عَنْهُمَا وَتُخْرَجُ دِيَةُ الْمَذْبُوحِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ (كلینی، ۱۴۲۹ق: ج ۱، ص ۳۲۴)؛ این دو را نزد امام حسن (ع) ببرید و داستان را برای وی بازگو کنید و از وی حکم آن دو را بپرسید. آن دو را نزد امام حسن (ع) بردند و جریان را با وی در میان گذاشتند. امام حسن (ع) فرمود: به امیرالمؤمنین (ع) بگویید اگر آن یکی را کشته، این یکی را زندگی بخشیده است و خدای عز و جل می‌فرماید: «و هر که کسی را زندگی ببخشد، همانند کسی است که همه آدمیان را زندگی بخشیده است». هر دو رها می‌شوند و دیه فرد کشته شده از بیت‌المال پرداخت می‌شود.



چنان که اشاره شد، این روایت از نظر سند مرسل و مرفوعه است. با این حال برخی از جبران سند با عمل اصحاب سخن گفته‌اند (نجفی، ۱۴۰۴ق: ج ۴۲، ص ۲۰۶). نیز آورده‌اند: عمل فقهای قدیم ممکن است با قرینه‌ای همراه بوده که برای ما مخفی است و از این نظر ضعف سند با تبعیت اصحاب از مضمون روایت جبران می‌شود (مرعشی نجفی، ۱۴۱۵ق: ج ۲، ص ۸۵) و این نکته را هم اضافه کرده‌اند که اگر عمل اصحاب را جابر ضعف سند ندانیم، بسیاری از احکام مسلم فقھی را باید نادیده بگیریم (همان).

این در حالی است که اولاً، برخی دیگر عمل اصحاب را جابر ضعف سند ندانسته و در مورد مشابه آورده‌اند: « اَنَّ عمل الأصحاب لا ینفع ضعف السند » (بهبهانی، ۱۴۱۹ق: ج ۲، ص ۳۱۸).

ثانیاً، اگر بگوییم عمل اصحاب ضعف سند را جبران نمی‌کند، حکمی ثابت نمی‌شود تا نادیده گرفتن آن به نادیده گرفتن حکم مسلم فقھی بینجامد.

ثالثاً، این سخن که بسیاری از احکام مستند به روایاتی است که ضعف سند آن با عمل اصحاب جبران می‌شود، صرف ادعاست و کسانی را که عمل اصحاب را جابر ضعف سند نمی‌دانند، نمی‌توان از کسانی دانست که بسیاری از احکام مسلم را نادیده می‌گیرند. رابعاً، مورد بحث که با اشکالات متعدد همراه است، از احکام مسلم نیست.

با این حال، بنا بر اختلاف مبنا، حتی اگر روایت یادشده را از نظر سند قابل استناد بدانیم، این سؤال مطرح است که آیا محتوای روایت به قدری قابلیت دفاع دارد که بتوان به استناد آن از قواعد حاکم بر دیه و قصاص چشم پوشید و حکمی خلاف قواعد را به عنوان رأی فقھی برگزید؟ پاسخ این سؤال را در ادامه پی می‌گیریم.

نقد و بررسی

به نظر می‌رسد حتی اگر روایت یادشده را از نظر سند قابل استناد بدانیم، جهات متعددی وجود دارد که استناد به روایت را مشکل و ناپذیرفتنی می‌سازد. برخی از این جهات عبارت‌اند از:

۱. در متن روایت قرائنی دال بر بی‌گناهی متهم وجود دارد که بی‌توجهی به آنها مضمون روایت را زیر سؤال می‌برد؛ از جمله:

الف) فرد متهم به قتل، گوسفندی را در خرابه مجاور کشته بود، ولی از وجود این دلیل مهم بر بی‌گناهی خود، حتی زمانی که به قصاص محکوم می‌شود، سخنی به میان نمی‌آورد؛ حال آنکه به‌طور معمول چنین نشانه‌ای در قضاوت‌ها نباید نادیده گرفته شود. اگر هم گفته شود با وجود اقرار صریح نوبت به بررسی نشانه‌ها نمی‌رسد، پاسخ آن است که به‌طور معمول کسی که دلایل کافی بر بی‌گناهی خود دارد، بر خلاف واقع اقرار نمی‌کند. در نتیجه صحت اقرار شخص در اینجا مورد تردید است.

ب) متهم علت اقرار نادرست خود را شکنجه اطرافیان می‌داند، ولی بعد از حضور نزد حضرت با اینکه دیگر چنین عذری ندارد و با گفتن واقع، شکنجه و آزار اطرافیان منتفی است، به همان ادعای سابق خود پای‌بند می‌ماند. در اینجا نمی‌توان گفت دلیل حکم، اقرار و شهادت اطرافیان بوده است (به قرینه «وَقَدْ شَهِدَ عَلَيَّ أَهْمَالُ هَؤُلَاءِ»); زیرا بعد از بیان واقع و روشن کردن اشتباه اطرافیان، شهادت آنان نیز منتفی می‌گردد.

ج) گذشته از اشکال قبل، هیچ انسانی برای احتمال شکنجه و پذیرفته‌نشدن حرف خود، حاضر نمی‌شود خود را تسلیم قصاص نفس کند و به‌طور طبیعی شکنجه اولیه را بر اثبات دعوا و تن‌دادن به قصاص ترجیح می‌دهد؛ درحالی‌که طبق روایت یادشده متهم هیچ دفاعی از خود نمی‌کند. به بیان دیگر، عملکرد متهم نه توجیه شرعی دارد و نه عقلی و عرفی. شهادت اطرافیان هم به شرحی که گذشت، در اینجا قابلیت استناد ندارد، گذشته از اینکه چنین شهادتی یعنی با دیدن چاقوی خونین و جنازه به قتل حکم‌کردن، خود نوعی حدس است؛ حال آنکه شهادت باید حسی باشد، نه حدسی (ایروانی، ۱۴۲۷ق: ج ۳، ص ۷۷).

۲. اگر از اشکال یادشده بگذریم، پذیرش انکار بعد از اقرار از مدعی اول قتل و تبرئه قاتل عمد از قصاص و حتی دیه درحالی‌که خود بر ارتکاب قتل اقرار صحیح کرده است و قرینه بر خلاف آن هم نداریم و پرداخت آن از بیت المال، خلاف اصول است و اثبات آن به

استناد خبر واحد خالی از اشکال نیست. به بیان دیگر، به‌رغم آنکه اصول حاکم بر ضمان، بر ضامن بودن مرتکب دلالت دارد، در اینجا هم انکار بعد از اقرار پذیرفته شده و هم بر اقرار صحیح بر قتل، ضمان مترتب نشده است و مستند آن خبر واحد است که در امور کیفری مترتب ساختن حکمی با این اهمیت بر خبر واحد پذیرفته نیست.

۳. پذیرش روایت، به معنای اسقاط حق مسلم است؛ زیرا با تبانی بین افراد این زمینه فراهم می‌آید. توضیح اینکه گرچه تبانی بر خلاف واقع خود جرم و قابل مجازات است، تا زمانی که این تبانی ثابت نشود، امکان عمل بر ظاهر روایت و رأی مورد بحث در فقه وجود دارد و همین مقدار می‌تواند زمینه تضییع حقوق را هر چند در موارد نادر فراهم آورد.

۴. روایت امری را بر خلاف اصول حاکم بر ضمان، یعنی توجه ضمان به مرتکب، بیان کرده و به مسئولیت بیت المال نظر دارد. نیز می‌توان گفت در روایت یادشده بی‌آنکه اولیای دم شناخته شوند و تصمیم خود را راجع به قصاص یا دیه ابراز کنند، آن حضرت به قصاص قاتل دستور می‌دهند.

با وجود این به اشکال‌های یادشده پاسخ‌هایی داده شده است که کافی به نظر نمی‌رسد. توضیح اینکه:

۱. نادیده‌گرفتن قرائن مطرح‌شده در اشکال اول ممکن است بر مبنای اقرار صریح و شهادت اطرافیان توجیه گردد که پاسخ آن ذیل بیان اشکال گذشت.

۲. راجع به اشکال دوم، یعنی پذیرش انکار بعد از اقرار، گفته شده است اگر به انکار بعد از اقرار ترتیب اثر ندهیم، باید هر دو اقرار را منشأ اثر و ولی دم را در اتخاذ به هر یک مختار بدانیم؛ درحالی که با توجه به طریقت‌داشتن اقرار و علم به اینکه یکی از اقرارها مطابق واقع نیست، نمی‌توان به اقراری که خلاف واقع است، ترتیب اثر داد و در مسئله قائل به تخییر شد (مرعشی نجفی، ۱۴۱۵ق: ج ۲، ص ۸۲).

پاسخ آن است که وقتی به خلاف واقع بودن اقرار علم پیدا کردیم، استناد به آن وجهی ندارد تا مسئله تخییر مطرح شود. به بیان دیگر، صرف انکار برای عدول از اقرار کافی

نیست، بلکه نیاز به اثبات از طرف مدعی دارد و بعد از اثبات نادرست بودن اقرار، از عداد ادله اثبات دعوا خارج شده و تعارضی وجود ندارد تا اشکال‌های پیش گفته رخ دهد.

۳. صاحب جواهر پس از طرح اشکال امکان تبانی برای اسقاط حق مسلم ولی دم، خود چنین پاسخ می‌دهد که این صرفاً فرض ذهنی است و در مقابل روایت و فتاوا تاب مقاومت ندارد. سپس روایت را یکی از کرامات امام حسن مجتبی علیه السلام می‌شمرد که به جای عمل به قاعده اقرار، به سبب تأییدات الهی راه دیگری برای فیصله دعوا در پیش گرفته است (نجفی، ۱۴۰۴ ق: ج ۴۲، ص ۲۰۸). سپس اضافه می‌کند اگر اتفاق بر عمل به نص یادشده نبود، می‌توانستیم آن را حکم موردی و غیر قابل استناد در جاهای دیگر بدانیم یا وجوه دیگری را برای آن بیان کنیم (همان).

به نظر می‌رسد با توجه به اشکال‌های یادشده و برخی اشکال‌های دیگر در استناد به روایت (از جمله ر.ک: نجفی مرعشی، ۱۴۱۵ ق: ج ۲، ص ۸۵-۸۷)، صرف احتمال بیان کرامت برای امام حسن علیه السلام نمی‌تواند در مسئله مهمی چون اسقاط حق قصاص که منشا قرآنی دارد، مورد استناد قرار گیرد و حق با کسانی است که از پذیرش این روایت سر باز زده‌اند؛ به طوری که گویا به سبب اشکال‌های یادشده برخی نوشته‌اند:

اگر این حدیث را صحیح بدانیم، حکمی است خاص یک مورد که نباید آن را به موارد مشابه سرایت داد؛ چون مخالف قواعد شرعی مسلم است که آن را از موارد سقوط قصاص نمی‌داند و شاید بتوان گفت در امثال این موارد امام می‌تواند قصاص و دیه را عفو کند. از این رو نباید آن را به سایر موارد هم تسری داد. یا اینکه امام از اولیای دم خواسته است که وی را عفو کنند و خدا بر حکم آگاه‌تر است (امین، ۱۴۲۰ ق: ص ۱۳۸-۱۳۹).

۴. برخی برای انطباق دادن مسئله با قواعد و استثنا ندانستن آن نوشته‌اند:

اگر کسی به قتل عمدی شخصی اقرار کند و دیگری بگوید من او را کشته‌ام، مشهور آن است که از هر دو قصاص و دیه برداشته و دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود و این سخن بجایی است. مورد اول (سقوط قصاص و دیه) از آن جهت است که به کذب یکی از آن دو اطمینان داریم و

به جهت معارضه هر دو از اعتبار ساقط می‌گردند ... اما مورد دوم (پرداخت دیه از بیت‌المال) به این دلیل است که خون مسلمان بی‌پاسخ نمی‌ماند. بله، اگر به صادق بودن یکی در واقع اطمینان داشتیم، جای قرعه است (فیاض کابلی، بی‌تا: ج ۳، ص ۳۵۲-۳۵۳).

به نظر می‌رسد فرض مسئله با توجه به روایت که مستند فقهاست، جایی است که به صحت اقرار دوم و نادرست بودن اقرار اول، علم حاصل شود و در روایت نیز قرآنی این برداشت را تقویت می‌کند. از این رو بحث تعارض اقرارها که در سخن فوق مورد اشاره قرار گرفته، فرض مسئله نیست، بلکه در خلاف قواعد بودن مسئله یادشده تردیدی وجود ندارد و به همین دلیل کسانی که آن را پذیرفته‌اند، از عدم تسری آن به موارد مشابه سخن گفته‌اند؛ از جمله امام خمینی رحمته الله علیه می‌نویسند:

اگر کسی به قتل متهم شود و به قتل عمد اقرار کند و شخص دیگری خود را قاتل معرفی کند و شخص اول از اقرار خود برگردد، قصاص و دیه از هر دو برداشته و دیه مقتول از بیت‌المال پرداخت می‌شود، به دلیل روایتی که امامیه به آن عمل کرده‌اند و جای ایراد ندارد، ولی باید بر قدر متیقن که فقهای امامیه فتوا داده‌اند، اکتفا شود. پس اگر شخص اول از گفته خود برنگشت، به حسب قواعد رفتار می‌شود و اگر بیت‌المال در میان نبود، بعید نیست هر دو یا یکی به پرداخت دیه ملزم گردد و اگر مالی نداشتند، حکم به قصاص اشکال دارد (موسوی خمینی، بی‌تا: ج ۲، ص ۵۲۴).

بر این اساس، باید روایت را از عداد ادله مسئله خارج کرد و بر اساس قواعد حاکم بر اقرار متقابل، مسئله را حل کرد. در این صورت فروض زیر قابل طرح است:

۱. دو نفر به قتل اقرار کنند و هر دو بر اقرار خود مصرّند که در این صورت بنا بر برخی آرا، هر دو اقرار قابل استناد است و ولیّ دم می‌تواند به هر یک به دلخواه خود مراجعه و به حسب اقرار با وی رفتار کند. از آنجا که این فرض از موضوع بحث ما خارج است، به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

۲. فرض دیگر آن است که یکی از دو اقرارکننده از اقرار خود برگردد. در این صورت برخی به دلیل عدم پذیرش انکار بعد از اقرار با تعبیر «لا قيمة للرجوع بعد الاقرار» (فیاض کابلی، بی تا: ج ۳، ص ۳۵۲-۳۵۳) آن را نپذیرفته و همانند صورت قبل هر دو اقرار را منشأ اثر دانسته‌اند (ر.ک: عاملی، ۱۴۱۰ق: ج ۱۰، ص ۷۰؛ همو، ۱۴۱۳ق: ج ۱۵، ص ۱۷۷) که به نظر می‌رسد در جایی که انکار بعد از اقرار با قرائنی همراه باشد که عدم صحت اقرار سابق را تأیید کند، اخذ آن روا نیست و در نتیجه طبق قواعد باید به اقراری مراجعه کرد که به دلیل مقرون به واقع بودن و نداشتن قرینه بر خلاف، قابلیت استناد دارد.

بر این اساس، در فرض مسئله مورد بحث به حسب مورد، قصاص یا دیه بر مقرر دوم تحمیل می‌شود و وجهی برای مسئولیت بیت المال یا تخییر باقی نمی‌ماند.

نتیجه‌گیری

با توجه به مطالبی که گذشت، می‌توان گفت در جایی که فردی به قتل اقرار کرده، سپس دیگری به همان قتل اقرار کند و اولی از اقرار خود برگردد، رأی مشهور مبنی بر تحمیل دیه بر بیت المال و ساقط کردن دیه و قصاص، مستند به یک روایت است که هم به لحاظ سندی اشکال دارد و هم به لحاظ محتوایی؛ چنان‌که برخی از این اشکال‌ها قابل دفاع نیست و نظر صائب آن است که مسئله را بدون در نظر گرفتن روایت مورد استناد و بر اساس قواعد حل کنیم، به این‌گونه که بر اساس قواعد، دو اقرار معارض داریم که با وجود برقراری تعارض در اقرارها، معیار سقوط قصاص به سبب شبهه و اخذ دیه به تساوی است که در جای خود فقها بدان فتوا داده‌اند، اما هرگاه یکی از اقرارها به دلیل وجود قرائن بر خلاف آن، از عداد ادله اثباتی خارج شود (مسئله مورد بحث) معیار صدور حکم بر مبنای اقراری است که قرینه بر خلاف ندارد و به حسب مورد می‌تواند قصاص یا دیه باشد. عدم پذیرش انکار بعد از اقرار هم مربوط به جایی است که قرائن کافی بر صحیح نبودن اقرار در میان نباشد، و گرنه در جایی که اطمینان به عدم صحت اقرار داریم، عدم پذیرش انکار، به معنای تن دادن به اقراری است که به نادرستی آن اطمینان داریم و روشن است که به اقرار نادرست نمی‌توان آثار کیفری مترتب کرد. از این رو می‌توان گفت راه حل طبق قواعد،



مینا قراردادن اقرار دوم برای صدور حکم است و دیدگاه مشهور مبنی بر سقوط قصاص و دیه و دیدگاه غیر مشهور مبنی بر تخییر، هر دو قابل نقدند.

پی‌نوشت‌ها

. در این تبصره از یک سو، به‌رغم احتمال خلاف، اصل رجوع به هر یک از اقرارکنندگان پذیرفته‌شده و از سوی دیگر، در مراجعه به کسی که اقرار به قتل عمد کرده است، به‌صراحت آمده که ملزم به پرداخت دیه می‌گردد؛ درحالی‌که اگر بگوییم اصل اقرار پذیرفته است، لوازم آن نیز باید پذیرفته شود و اگر به دلیل ابهام و احتمال خلاف، پذیرش اصل اقرار مشکل باشد، الزام فرد به پرداخت دیه هم جای بحث دارد. به نظر می‌رسد از یک سو، قانون‌گذار به‌رغم احتمال خلاف در اینجا اقرار را قابل استناد می‌داند و از سوی دیگر، به دلیل رعایت حرمت و احتیاط در دماء از نظریه قصاص عدول کرده است.

۲. در اصطلاح حقوق، از این مسئله به‌عرضه دلیل بر متهم یاد می‌شود و مقصود این است که ممکن است همانند مسئله مورد بحث، به‌رغم آنکه شاهدان اطمینان به قاتل بودن فرد دارند و به آن شهادت می‌دهند، با توضیحاتی که متهم می‌دهد، اشتباه آنان آشکار گردد. به بیان دیگر، دلیل فارغ از توضیحات متهم، قابلیت استناد ندارد و لازم است پس از عرضه آن به متهم و ارزیابی آن بر اساس گفته‌های متهم، راجع به قابلیت استناد به آن تصمیم‌گیری شود.

کتابنامه

۱. اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۳ق)، مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان، ۱۴ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
۲. اسلامی، حسین (بی تا)، جزوه حقوق جزای اختصاصی ۱، دانشگاه آزاد رفسنجان.
۳. امین، سیدمحسن (۱۴۲۰ق)، عجائب أحكام أمير المؤمنين (عليه السلام) تحقيق: فارس حسون کریم مرکز الغدير للدراسات الاسلاميه.
۴. ایروانی، باقر (۱۴۲۷ق)، دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالي علی المذهب الجعفري، ۳ جلد، بی نا، قم، چاپ دوم.
۵. بهبهانی، محمدباقر (۱۴۱۹ق)، الحاشیة علی مدارك الأحكام، ۳ جلد، مؤسسه آل البيت (عليه السلام)، قم، چاپ اول.
۶. حسینی عاملی، سیدجواد بن محمد (بی تا)، مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة، ۱۱ جلد، دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ اول.
۷. حلّی، جعفر بن حسن (محقق حلّی) (۱۴۰۸ق)، شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ۴ جلد، مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ دوم.
۸. حلّی، حسن بن یوسف (علامه حلّی) (۱۴۱۰ق)، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان، ۲ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
۹. _____ (۱۴۱۱ق)، تبصرة المتعلمين في أحكام الدين، ۱ جلد، مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اول.
۱۰. شریف مرتضی، علی بن حسین (۱۴۱۵ق)، الانتصار في انفرادات الإمامية، ۱ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
۱۱. صیمری، مفلح بن حسن (۱۴۲۰ق)، غاية المرام في شرح شرائع الإسلام، ۴ جلد، دار الهادي، بیروت، چاپ اول.
۱۲. عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی) (۱۴۱۰ق)، الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية، ۱۰ جلد، کتابفروشی داوری، قم، چاپ اول.
۱۳. _____ (۱۴۱۳ق)، مسالك الأفتهم إلى تنقيح شرائع الإسلام، ۱۵ جلد، مؤسسه

المعارف الإسلامية، قم، چاپ اول.

۱۴. عاملی، محمد بن مکی (شهید اول) (۱۴۱۴ق)، غایة المراد في شرح نکت الإرشاد، ۴ جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.

۱۵. _____ (۱۴۱۰ق)، اللعة الدمشقية في فقه الإمامية، ۱ جلد، دار التراث - الدار الإسلامية، بیروت، چاپ اول.

۱۶. فیاض کابلی، محمد اسحاق (بی تا)، منهاج الصالحین، ۳ جلد، بی تا، بی جا.

۱۷. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹ق)، الکافی، ۱۵ جلد، دار الحدیث للطباعة و النشر، قم، چاپ اول.

۱۸. مرعشی نجفی، سید شهاب الدین، (۱۴۱۵ق)، القصاص علی ضوء القرآن و السنة، ۳ جلد، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی (قدس سره)، قم، چاپ اول.

۱۹. مرعشی، سید محمد حسن، دیدگاه های نو در حقوق، ۲ جلد، نشر میزان، قم، چاپ دوم.

۲۰. موسوی خمینی، سید روح الله (بی تا)، تحریر الوسيلة، ۲ جلد، مؤسسه مطبوعات دارالعلم، قم، چاپ اول.

۲۱. نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام، ۴۳ جلد، دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ هفتم.

